چالش‌های ارتباطی برای گذار از بحران

هادی خانیکی
استاد علوم ارتباطات

اکنون در زمانه‌ای هستیم که بحران‌های درهم‌تنیده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بین‌المللی به نقطه‌ای رسیده که انتظار می‌رود حداقل در سه سطح به ابرچالش‌ها پرداخته شود. ابتدا سطح نخبگانی و علمی، سپس سطح مدنی و جامعه و سوم سطح حاکمیتی و نهادهای حکمرانی است. از دیدگاه علوم اجتماعی وضعیت جامعه امروز ایران در سطوح خیلی زیادی متفاوت با گذشته است و با یک جامعه متکثر و سیال روبه‌رو هستیم. ما در سطح نابرابری هستیم و وضعیت ترومایی در جامعه داریم که با نابرابری‌های سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی مختلفی روبه‌رو است. اصلی‌ترین مسئله جامعه ایران فرایند پیش‌رونده گسیختگی اجتماعی است و هرکسی احساس بی‌پناهی می‌کند. شواهد تجربی و مطالعات نشان می‌دهد که پیوندهای گروهی ضعیف شده است و شکاف‌های بین مردم و حکومت افزایش یافته و بی‌عدالتی و نابرابری وضعیت اسفباری را رقم زده است و ما در کنار ناترازی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی درگیر یک ناترازی ارتباطی هم شده‌ایم. ما با یک چالش مشترک و بزرگی به نام فقدان فهم درست وضعیت روبه‌رو هستیم در حالی که اگر فهم درست وجود داشته باشد نقطه عزیمت ایجاد نگاه جدید شکل خواهد گرفت. اکنونِ خطیر دو بخش دارد، یک تجمیع مخاطراتی است که کشور با آنها مواجه شده است و در وجه دیگر باید جامعه را جور دیگر دید.

در این نقطه از تاریخ در کنار همه مسائلی که باید به آنها پرداخت، از نظر ارتباطات دو چالش مهم باعث تضعیف توان ارتباطی جامعه شده است. چالش اول کاهش مراجعه مردم به رسانه‌های رسمی است و مطالعات نیز نشان می‌دهد مشاهده رسانه و اثربخشی آن کم شده است. چالش دوم تحولات نگرشی و ارزشی است که در پی تغییر جامعه ایجاد شده است. در جامعه سیال و متکثر هر نگرشی به دنبال رسانه می‌رود و یک اشتباه تفهیمی رخ می‌دهد و گمان می‌شود این رسانه‌ها هستند که وضع را به هم زدند و با گسترش فیلترینگ می‌توان وضعیت جامعه را بهتر کرد. این ابرچالش‌های ارتباطی، دیگر ابرچالش‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را هم تشدید کرده است و در نتیجه با بحران‌هایی شبیه وضعیت ترومایی مواجه هستیم که هزینه کار را بالا برده است.

بعد از جنگ دوازده روزه نشان داده شد که جامعه تغییر رویکردی داده و اعتمادش به خودش و حتی اعتمادش به نهادهای رسمی بیشتر شد و البته انتظار دیده شدن داشت و بعد متوجه شد که دیده نشده است و خواسته‌هایش مورد توجه قرار نگرفته است. در نتیجه تصور می‌کند که همه چیز دارد به تنظیم کارخانه بازمی‌گردد. نتیجه بی‌توجهی به تغییرات کاهش اعتماد و سرمایه اجتماعی خواهد بود و در بهترین شکل مردم سکوت و انفعال را انتخاب خواهند کرد. در حالی که گفت‌وگو در چنین شرایط بحرانی دال مرکزی سیاسی است که می‌تواند برای این شرایط خطیر اثرگذار باشد. با بروز ابرچالش ارتباطی آفت‌هایی وجود دارد و همه ضرورت‌هایی که برای این شرایط نیاز است، از جمله تاب‌آوری نمی‌تواند در کنار بی‌اعتمادی نقش ایفا کند. تکرار وضعیت‌های ترومایی یعنی تحریف، جنگ، محدودیت و تبعیض و تضعیف توان معیشت هم‌افزایی را تضعیف می‌کند. ناتوانی منابع رسمی در اقناع جامعه به‌ویژه در شرایط بحرانی نیز این روند را تضعیف می‌کند. در حالی که اگر صرفاً دستاوردسازی انجام شود و آبشخور امید در جامعه ضربه بخورد، چالش‌زا خواهد بود و گفت‌وگو باید به عنوان مسئله ملی در برابر سیاست‌گذار و نهادهای مدنی و جامعه مدنی قرار گیرد. برای وضع چنین موقعیتی به چند راهبرد عملی احتیاج داریم و نیازمند ساختن یک مای جمعی چندوجهی و تاریخ‌مند هستیم که همه در آن جای دارند. اولین راهبرد ثبت و رعایت واقع‌بینانه رنج‌ها و مسائل مردم است و نباید وضعیت مردم جامعه را انکار کرد. دومین راهبرد انجام گفت‌وگوهای باز در میدان‌ها و فضاهای ایمن عمومی است. سومین راهبرد آموزش متخصصان برای مواجهه با بحران‌های روانی جامعه است. چهارمین راهبرد بازنگری در زبان پیام‌ها است. باید پیام‌های همدلانه و نه طلبکارانه به مردم ارسال شود. پنجمین راهبرد استفاده از ظرفیت‌های علمی روانشناسی، جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و ارتباطات برای برساختن روایات است. ششمین راهبرد پرهیز از خشونت‌های زبانی و هفتمین راهبرد ایجاد مکانیزم‌های گوش‌سپاری به مردم است. هشتمین راهبرد ساختن روایت‌های همدلانه برای هر کس و در هرجا است. نهمین راهبرد ائتلاف‌های چندسازمانه برای ساختن پیام‌های مشترک آرام‌بخش و دهمین راهبرد شفافیت باورپذیرانه و مسئولانه در اطلاع‌رسانی است که خلأ آن اکنون مشاهده می‌شود.

۴ سناریو پیش روی ایران

مهدی مطهرنیا
رئیس اندیشکده آینده‌اندیشی سیمرغ

مسئله ایران و آینده ایران، از بالاترین جایگاه برخوردار است و اندیشیدن درباره ایران، رسالت همه ماست. در این مسیر باید به سیگنال‌ها توجه کرد. یکی از نقاطی که باید مورد توجه قرار بگیرد، تحولات بین‌المللی است. نکته بعدی این است که جوامع پیشرفته برای حل بحران‌ها، بحران نمی‌آفرینند، بلکه برای حل بحران‌ها راه‌حل پیدا می‌کنند. در این مسیر، اولین راه‌حل این است که اصلاً اجازه ندهند بحرانی به وجود بیاید و در این میان اگر هم بحرانی به وجود آمد آن بحران ایجادشده را تبدیل به فرصت می‌کنند.

ما در ایران با چند بحران روبه‌رو هستیم. یکی از بحران‌های اساسی که وجود دارد بحران حکمرانی و اعتبار است. توجه کنید که ما فروپاشی سرمایه اجتماعی و بی‌اعتمادی را در ایران داریم. ما بحران تمرکز قدرت در نهادهای غیرپاسخگو را داریم. نکته بعدی در اقتصاد است که ما الان اقتصاد رقابتی رانتی را داریم و در عرصه بین‌الملل هم که ما تقابل مستمر با غرب را پس از اسنپ‌بک خواهیم داشت. ما آسیب‌پذیری در برابر تحولات نظم جهانی را داریم.

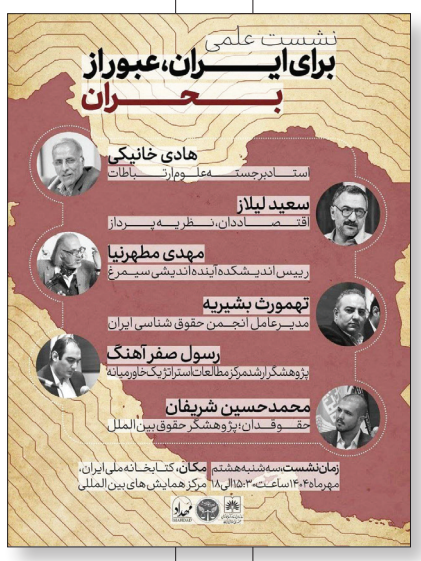

من آرزو دارم که سرای اندیشه‌ورزان ایران شکل بگیرد، بدون اینکه به دولت‌ها وابسته باشند. این اندیشه‌ورزان به سمت‌وسویی بروند که از مردم مستقیم حقوق بگیرند. چون اگر از دولت پول بگیرند، چطور می‌توانند به مقامات ارشد کشور نظارت داشته باشند و به مردم درباره آنها گزارش دهند.

من سناریوهایی را برای آینده ایران نوشته‌ام که اشاره کوتاهی به آنها خواهم داشت. ما دو عدم قطعیت محوری در ایران را داریم. یکی میزان انعطاف‌پذیری و اجماع داخلی است که پایین یا بالا باشد. دوم شدت و جهت‌گیری فشار خارجی است و اینکه جامعه بین‌الملل و بازیگران منطقه‌ای این فشار را بیشتر خواهند کرد یا خیر. این دو عدم قطعیت، یک محیط دو در دو را می‌تواند ایجاد کند.

سناریوی اول در این مسیر، پایدارسازی تدریجی است. اینکه ما اجماع داخلی بالا و فشار خارجی ملایم را داشته باشیم. در صورت وجود این سناریو، نتیجه، امکان توافق حداقلی داخلی می‌شود اما من فکر نمی‌کنم که این سناریو عملیاتی شود. اگر بخواهیم به این سناریو برسیم اولویت اول، اصلاحات اقتصادی قابل فهم است. اولویت دوم هم باز کردن گفت‌وگوهای بین‌الاذهانی در داخل و منطقه‌ای است، باید از صاحبان خرد استفاده شود.

سناریوی دوم، انزوا و انجماد است که این سناریو اجماع داخلی پایین و فشار خارجی سخت را همراه خوددارد که در آن صورت، بحران‌های داخلی تشدید خواهد شد، نهادها شکننده‌تر می‌شوند، فشار خارجی تشدید می‌شود، تحریم‌ها و انزوای دیپلماتیک بیشتری را به همراه دارد. پیامد آن هم رکود عمیق‌تر اقتصادی، تشدید نارضایتی اجتماعی و زیست‌گرایی امنیتی در سیاست خارجی است. در اینجا چه باید کرد؟

سناریوی سوم، تنش منطقه‌ای کنترل‌نشده است که این سناریو، اجماع داخلی بالا و یک فشار خارجی بسیار سخت را همراه خود دارد. ما باید احتمالات را در نظر بگیریم. پیامد این سناریو هم محدود شدن پیروزی‌های داخلی به خاطر تحریم‌ها و فشارهای خارجی است. اقدامات پیشنهادی هم، تقویت تاب‌آوری اقتصادی است؛ دیپلماسی منطقه‌ای فعال برای کاهش تنش می‌خواهد.

سناریوی چهارم و نهایی هم گفت‌وگو و تحول ساختاری است که این سناریو، اجماع داخلی پایین اما فشار خارجی ملایم و تعاملی را همراه خود دارد که البته این سناریو خیلی دور از دسترس است.

آنچه که ما در آن قرار داریم، نیازمند این است که «ایران» را «همه ایرانیان» ببینیم. مهمترین بحران، بعد از همه این بحران‌ها، بحران در تصمیم‌گیری است. جنگی که آغاز شده، سه گام اصلی دارد. گام اول جنگ روایت‌ها بود. سال‌ها پیش گفتیم که جنگ روایت‌هاست، گفتند که شما بر علیه موشک می‌گوئید. جنگی که الان در جریان است، نظام جمهوری اسلامی هدف نیست، گفتمان انقلابی در نظام جمهوری اسلامی هدف است، گفتمانی است که مدعی است و مدعی بوده است. تا این گفتمان را خالی و تهی نکنند، وارد مرحله سوم یعنی جنگ ساختاری نخواهند شد.

بحران‌ها سه مرحله دارند؛ اول، شکوفایی، دوم، فروکش و سوم، پیامد. ما در همه این مراتب در وضعیت بسیار سخت در چارچوب اوج و شکوفایی بحران‌ها قرار داریم. کوچک‌ترین اشتباه توسط همه ایرانیان، چه موافق و چه مخالف، می‌تواند هزینه‌های بالایی برای ایران داشته باشد. مراقبت از ایران وظیفه همه ماست.

من سال‌ها قبل، در کتابم برای جناب آقای خاتمی نوشتم که فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا جواب نمی‌دهد و به این طرف بروید که نگاه به ایران را تقویت کنید.

عبور از بحران‌های پرتکرار

رسول صفرآهنگ
پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

معتقدم بخش مهمی از امتداد بحران‌ها در ایران و بازتولید آنها در سه دهه اخیر به شناخت مسئله باز می‌گردد. شناخت مسئله به مثابه قطب‌نمایی است که اگر سیاست‌گذار کلان آن را نداشته باشد و نسبت به آن آگاهی نداشته باشد، در تصمیم‌گیری‌ها نمی‌تواند راه‌حل‌های مناسبی را برای مسائلی که پیش رو دارد ارائه دهد. راه‌حل‌ها متکثر هستند چراکه در بدنه بوروکراسی دولت و بخش خصوصی و نهادهای مدنی به روش‌های مختلف راه‌حل‌های کارشناسی به سیاستگذار ارائه می‌شوند. اما اینکه سیاست‌گذار بتواند راه‌حل مناسبی را انتخاب کند، به شناختی است که نسبت به مسئله دارد. اما پرسش کلیدی این است که چرا برخی مسائل در ایران حل نمی‌شود و استمرار پیدا می‌کند و از دولتی به دولت دیگر منتقل می‌شود؟

برای مثال بحران آب، نابرابری اقتصادی، بیکاری و مسائل مرتبط با محیط زیست از جمله این موضوعات هستند. نباید شناخت مسئله را ساده دید بلکه باید به مثابه یک هنر به آن نگاه کرد که سیاستگذار کلان مسلط به این هنرمندی باشد تا بتواند مسئله را به کلی بشناسد. نظریه چندگانه جان کینگدان درباره حل مسئله توضیح می‌دهد که ابتدا باید مسئله را توصیف و تشریح کرد، سپس راه‌حل‌هایی برای آن از سوی کارشناسان ارائه و در ادامه اراده سیاسی برای اینکه راه‌حل‌ها به کار گرفته شود و مسئله حل شود را ضروری می‌داند. اما نکته‌ای در این نظریه است که می‌گوید برای حل مسائل پنجره‌های طلایی و کلیدی در یک زمان خاص به وجود می‌آید که می‌تواند مسئله را حل کند. در واقع اراده سیاسی و یا اراده‌ای که منجر به حل مسئله شود باید در امتداد راه‌حل قرار بگیرد تا بتواند آن را حل کند. در نتیجه اگر مسئله‌ای در کشور ما حل نشده است، دست‌کم در یکی از این موارد، این انتخاب صورت نمی‌گیرد، یا تصویر درستی از مسئله پیدا نکردیم، یا راه‌حل مناسبی در نظر گرفته نشده و یا اراده سیاسی برای حل مسئله وجود نداشته است. برای نمونه در بحران آب، راه‌حل‌هایی که سیاست‌گذاران از دهه هفتاد به بعد در نظر گرفتند، به دلیل گرایشات سیاسی که کارشناسان در حل مسئله داشتند، تغییر کرده است. اینکه چرا این فرصت‌ها در ایران استفاده نشده است و از مرحله شناخت مسئله و راه‌حل و اراده سیاسی عبور کند مهم است و نکته کلیدی در ایران این است که در پس هر تغییر دولتی، کارشناسان دولت دچار تغییراتی شده‌اند که در پس آن تغییرات وفاداری به گرایشات سیاسی دولت در صدر قرار گرفته است و دولت‌ها براساس گرایش سیاسی کارشناسان خود را تغییر داده‌اند.

مدل دوم حل مسئله با نظریه سیستم‌ها است که می‌گوید سیستم مطابق با یک ورودی است و پردازشی توسط دولت اتفاق می‌افتد، راه‌حل‌هایی ارائه و از بین آنها یک خروجی حاصل می‌شود. نظریه دیگری به نام نظریه گل‌آلود چارلز لیندبلوم است که می‌گوید سیاست‌گذاران اغلب تدریجی و غیرعلمی تصمیم می‌گیرند و وابستگی به مسیر و راه‌حل‌ها ندارند. نظریه‌پرداز این مدل می‌گوید مسائل در درون بوروکراسی دولت دائم در حال تطبیق دادن خود با بوروکراسی هستند و کارشناسان به این باور می‌رسند که مسائل نمی‌توانند راه‌حل همیشگی داشته باشند و تلاش ذی‌نفعان صرفاً ارائه راهکارهای کوتاه‌مدت است. برای مثال در اعتراض به کمبود برق استفاده از سوخت فسیلی در اولویت قرار می‌گیرد تا صرفاً تقاضا برطرف و منجر به اعتراضات عمومی نشود. در حالی که راهکار درازمدت باید فاصله گرفتن از مصرف سوخت فسیلی باشد.

در مسئله دریاچه ارومیه و بحران آب در ایران، تغییر گرایش دولت‌ها روی تغییر نگاه کارشناسان اثرگذار و در نهایت شناخت مسئله متأثر از انگیزه‌های سیاسی بود. در بحران ناترازی برق نیز در دهه هشتاد یارانه‌های عجیبی به انرژی داده شد و از تصویب قوانینی که یارانه‌ها را کاهش می‌داد جلوگیری شد و نتیجه آن در دهه ۹۰ به مرور به یکسری خاموشی ختم شده است و در نهایت در دهه ۱۴۰۰ با یک پدیده کمبود شدید و استخراج رمزارزها مواجه و ناترازی به یک بحران تبدیل شد. اما راهکار چیست؟

تشکیل نهادهای فرادولتی در ابعاد کارشناسی برای اینکه در مسائل کلیدی کشور راه‌حل‌های منسجمی طراحی شود که با تغییر دولت‌ها و تغییر بدنه کارشناسی دولت‌ها که متاثر از گرایش‌های سیاسی است راه‌حل‌ها مدام تغییر نکند. در وضعیت فعلی کشور و ورود بحران‌های موجود، وجود یک نهاد واحد کارشناسی و یا بالادستی به مثابه اینکه احکام کلی را با توجه به تجربه‌های ۳۰ ساله صادر کنند و راه‌حل‌های قطعی را روی میز قرار دهند که من نام آن را شورای سیاست‌گذاری پایدار می‌نامم، ضروری است. لازمه وجود این نهاد تقویت مشارکت ذی‌نفعان، شفافیت در اطلاعات و آمار و بازتعریف روایت‌های سیاسی است. بازتعریف روایت‌ها از این جهت مهم است که مسائل به شدت تحت تاثیر سیاست‌هایی قرار دارند که به ایدئولوژی آغشته هستند و برای حل این مسائل باید از این جنبه‌ها عبور کرد.

کم‌رنگ کردن خط و خطر نفوذ انسانی

مهرداد خدیر
معاون سردبیر

«دشمن، اِشراف اطلاعاتی خود را از کجا به دست آورده؟ دروغ می‌گویند! اینها ۱۰ درصد هم نفوذ ندارند. بالاتر از ۹۰ درصد نفوذ تکنولوژیک است. با موبایل متوجه می‌شوند. می‌گویند من نماینده‌ام، موبایل ندارم. شما نداری. راننده‌ات که دارد. در خانهٔ من دختر و پسر و بقیه که دارند. تمام دوربین‌های سر چهارراه‌ها در اختیار اسرائیل است و لحظه‌ای رصد می‌شود. هر چه در بستر اینترنت است در اختیار اینهاست. واتس‌آپ و ایتا هم خیلی تفاوت ندارند.»

بر اساس آنچه از آقای محمود نبویان نایب رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس نقل شد نفوذ انسانی اسرائیل چندان جدی یا گسترده نیست بلکه نفوذ آنان از طریق فناوری است؛ دوربین‌های خیابان‌ها یا تلفن‌های همراه رانندگان و محافظان و همراهان و بستگان مقامات یا پیام‌رسان‌هایی چون واتس‌آپ وحتی ایتا که قاعدتاً باید بومی و خودی باشد. این که نمایندهٔ شاخص جبههٔ پایداری این اطلاعات را بر چه اساسی مطرح کرده روشن نیست ولی تازگی ندارد کما این که تنها ۱۰ روز بعد از آتش‌بس رئیس سازمان پدافند غیرعامل که طی جنگ ۱۲ روزه آفتابی نشده بود نقش تکنولوژی را در ترور فرماندهان پررنگ دانسته بود ولی بلافاصله دختر سردار شادمانی واکنش نشان داد و در صفحهٔ شخصی خود نوشت: «پدرم گوشی و وسایل هوش‌مند به همراه نداشته و تمام پروتکل‌های امنیتی را رعایت می‌کرده است.» به باور او «ردیابی دقیق اسرائیل فراتر از واتس‌آپ یا جاسوسی سنتی و فردی است و کاش مسؤولانه ردیابی کنند نه این که تنها به نرم‌افزارهای خارجی اشاره شود.» در گرماگرم جنگ البته خود واتس‌آپ اعلام کرده بود هیچ‌گونه اطلاعات گسترده‌ای در اختیار دولت‌ها قرار نمی‌دهد. با این اوصاف بحث بر سر این است که نفوذ انسانی بوده یا تکنولوژیک؟ از طریق موبایل و دوربین مطلع می‌شدند یا اطلاعات خود را از محتوای پیام‌رسان‌ها به دست می‌آوردند؟ آقای نبویان و دوستان او مشخص نمی‌کنند چگونه به این استنباطات یا استنتاجات رسیده‌اند و ۱۰ درصد و ۹۰ درصد حاصل کدام بررسی‌هاست و اگر مثلاً در همان ۱۰ درصد یک صاحب منصب بلندمرتبه وجود داشته باشد ارزش آن برای دشمن بیشتر است یا آن که به تصاویر دوربین‌ها دست یابد؟ در جریان جنگ هشت‌ساله ناخدا یکم دکتر بهرام افضلی فرمانده نیروی دریایی ارتش به اتهام جاسوسی برای اتحاد شوروی به استناد ارایهٔ اطلاعات به حزب توده اعدام شد. با منطق امروز او در طیف ۱۰ درصد جای می‌گیرد اما آیا در اینجا کمیت مهم است یا سطح دسترسی فرد به اطلاعات محرمانه؟ البته او به خیانت در جنگ متهم نشد و حتی در جریان یکی از عملیات موفق نیروی دریایی ستایش هم شده است و مشکل بر سر حزب توده بوده است. به بیان دیگر نه‌تنها میان فرد و فناوری باید تفکیک شود که مواجهه با خود افراد هم یکسان نیست. از این منظر جای طرح این پرسش هست که چرا محمود نبویان اصرار دارد نقش نفوذ انسانی را کم‌رنگ جلوه دهد و بیشتر بر فناوری تأکید ورزد؟ البته به طعنه می‌توان پرسید آیا اینها همان دوربین‌هایی نیست که برای کنترل پوشش دختران و زنان این سرزمین و ترساندن و جریمه کردن آنان نصب شده بود یا بر شمارشان ناگهان افزوده شد؟

یا اگر ریشهٔ مشکل را باید در نرم‌افزارها و پیام‌رسان‌ها جُست چرا به نقش فیلترشکن ها اشاره نمی‌شود و اگر چنین است آیا اصرار بر استمرار فیلترینگی که اکثریت کاربران با فیلترشکن از دیوار آن می‌گذرند، مغایر امنیت ملی نیست؟ اگر تا دیروز فیلترینگ غیراخلاقی بود (چون مجال دسترسی به سایت‌های تن‌کامانه را هم می‌داد) و غیرموجه (مغایر خواست اکثریت مردم ایران که به نامزد اقتدارگرایان رأی ندادند) حالا ضدامنیتی هم هست چون یکی از دروازه‌های نفوذ به شمار می‌رود.

در گفتار اعضای شاخص جبههٔ پایداری انگشت اتهام بیشتر متوجه فناوری‌های ارتباطاتی است حال آن‌که شمشیر دودم است چون فیلترینگ موجب استفاده ناگزیر و گسترده از فیلترشکن شده که منبع و منشأ خارجی دارد و مطابق فرضیه آقای نبویان دریچه و ابزار نفوذ می‌تواند بود و استمرار آن نقض غرض است.

پرسش یا ابهام اصلی اما این است که چرا تلاش می‌شود نقش نفوذ انسانی کم‌رنگ شود؟

در حالی که کافی است شخص با ظاهرسازی جایگاهی کسب کرده باشد یا به طمع هزار دلاری و حتی صد دلاری که ارزش قابل توجهی در این اقتصاد نابه‌سامان یافته یا از سر کین و خشم تبعیضی که احتمالاً در ساختار رانتی شبه‌کاستی بر او رفته درصدد انتقام بوده باشد. کم‌رنگ کردن خط و خطر نفوذ انسانی و توجه دادن به محصولات فناوری راه درست را می‌نمایاند یا منحرف می‌کند؟